

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سید هاشم سدید  
۲۱ جولای ۲۰۱۷

## مصیبت ها ریشه در تاریخ دارند، خلق الساعه نیستند!

تقریباً همه رویداد های اجتماعی حقایق میرهنی هستند که علل مشخص و معینی دارند. از آن ها نباید قصه ها یا حکایت های ذهنی یا تجربی بسازیم. رویداد های بیست و شش سرطان و هفت ثور نیز نمی توانند از این قاعده مستثنا باشند. افغانستان، کشوری که از سده ها بدین سو تا بیست و شش سرطان سیزده صد و پنجاه و دو زیر سیطره حکومت های متعدد شاهی مطلقه و نیمه مطلقه قرار داشت، و غالباً گرفتار کشمکش های خونین و خانه جنگی ها و رقابت های جاه طلبانه و مخرب بر سر قدرت بوده است، اگر مسؤولانه و منصفانه دیده و گفته شود، نه این که در نتیجه همین رقابت ها و اختلافات و کشمکش ها و خانه جنگی ها از کاروان جوینده و پوینده و رو به ترقی و پیشرفت و رفاه و نیرومندی باز مانده است، که در اثر همین اختلافات و کشمکش ها و یا محافظه کاری برخی از امراء و شاهان همیشه دستخوش انواع مصیبت ها، فقر و فاقه و احتیاج و ناداری و محرومیت از همه وسائل رفاه و بهروزی گرفته تا زورگویی قدرت های منطقه و جهان بوده است.

آرام ترین دوران تاریخی، از نظر حکومت داری، چهل سال حکومت مرحوم محمد ظاهر خان بوده است. در این دوران، طوری که تاریخ و شاهدان عینی و زنده شهادت می دهند، نه آن کشمکش های گذشته میان خوانین و سران اقوام برای رسیدن به قدرت وجود داشته است و نه آن فشار های قدرت های همسایه و منطقه و جهان، مانند آن چه در دوران رقابت های انگلیس و روسیه تزاری و ایران در گذشته بر سر افغانستان موجود بود، احساس می شد. سال های دوران حکومت محمد ظاهر خان مرحوم، بهترین سال ها در تاریخ کشور برای کار و آباد ساختن کشور و کاهش محرومیت ها و رنج ها و مصیبت های مردم بود. اما، طوری که همه شاهد هستیم، طی این دوره کاری که در خور نیاز و در حدود امکانات لازم برای تغییر زندگی مردم ما در جهت شادکامی و آسایش آن ها و کاهش رنج ها، یا سختی و گرفتاری های شان در کشور بود، صورت نگرفت.

برای جمعیتی در حدود پانزده میلیونی کشور تنها یک پوهنتون که دارای قدرت جذب کمابیش فقط دو هزار محصل را داشت، موجود بود. همه وسائل مورد نیاز کشور، تا آخرین سال های حکومت آن مرحوم، از تار و سوزن که حساب کنیم تا قطیفه و روی پاک و پوقانه و جرنگانه و میخ و قفل و رنگ بوت و قلم و کتابچه و سیم و ساکت و آرد و روغن و بوت و کلوش و مرچ و نمک و کاسه و کوزه و پیاله و گیللاس و غوری و شیشه و آهن چادر و سیخک موی و شامپو و عطر و پودر... و غیره از خارج، عمدتاً از پاکستان و هندوستان و چین، که دو - سه دهه پس تر از ما به استقلال

رسیده بودند، و از ایران وارد می گردید. یگانه عامل دسترسی این کشور ها به موفقیت های نسبی در زمینه های تولید و تجارت و بالا بردن سطح صادرات شان، که طبیعتاً به بالا بردن سطح زندگی و رفاه مردم این کشورها نیز منتهی می شد، توجه سیاستمداران آن ها از یک طرف به وضعیت نابسامان کشورهای شان و از طرفی به راه های رفع این نابسامانی ها بود که با مسئولیت و وظیفه شناسی با آن برخورد می نمودند؛ خلاف سیاستمداران ما که مانند لاک پشت ها در لاک خود ماندند و خواستند کشور را با استخاره های "مجددی" ها و دعا های "گیلانی" ها و سائر روحانیان و امید به خدا آباد و آزاد و نیرومند بسازند.

همه می دانیم که سرمایه و سرمایه گذاری در جهان امروز یکی از راه های پیشرفت و ترقی، کاهش بیکاری، افزایش تولید و صادرات، تقلیل میزان واردات، بالا بردن تراز معیشت و بهبود زندگی مردم، فزونی قدرت اقتصادی و توان دفاعی کشور ها می باشد. این را نیز، بدون عراق، همه می دانیم که سرمایه و سرمایه گذاری جای امن می خواهد و کسی نمی تواند بگوید که در زمان مرحوم محمد ظاهر خان کشور در آرامش و امنیت به سر نمی برد و افغانستان به حدی از ترقی و رفاه رسیده بود که نیازی برای سرمایه و تشویق سرمایه گذاری های کشور های متمول در آن دیده نمی شد.

سیاستمداران امریکا، با همه توانائی های اقتصادی - نظامی خویش، همواره کوشیده و می کوشند که روند سرمایه گذاری در امریکا دچار آفت نشود. چین را، علاوه بر اشتیاق و تلاش خود شان، سرمایه های خارجی، که از دهه هشتاد قرن پیش به این کشور سرازیر شد، به چین امروز و قوی ترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل نمود. کشوری در جهان وجود ندارد که برای تغییر و توسعه خود و به دست آوردن سرمایه و مساعد ساختن زمینه سرمایه گذاری و توسعه اقتصاد خود از طریق رشد صنعت و تولید و بالابردن جاذبه توریستی خویش طی یک صد سال گذشته بی علاقه نشان داده باشد؛ آن طور که اولیای امور در دوران حکومت مرحوم محمد ظاهر خان به این مسأله بی علاقه نشان دادند. این بی علاقه به ذات خود مصیبتی بود که منشای هزارها مصیبت بزرگ و کوچک دیگر در کشور ما - و منشای کودتای بیست و شش سرطان، اگر بتوانیم واقعاً آن را مصیبتی بخوانیم - گردید.

نبود یا کمبود آب آشامیدنی و نان و لباس و مکان؛ دارو و داکتر و کلینیک و شفاخانه و سائر مراکز درمانی و امکانات بهداشت و جلوگیری از مرگ و میر کودک و مادر - که بالاترین میزان را در جهان داشت - در زمان تولد؛ کمبود مکتب و مدرسه و پوهنتون و دیگر مراکز تدریسی و تعلیمی و تحصیلی و فنی و علمی و نبود وسائل لازم تدریسی، به خصوص در مناطق دور از مرکز و ولایات، و عدم دسترسی به منابع علمی - خبری معاصر (در تمام افغانستان تنها یک فرستنده رادیو وجود داشت که شنیدن آن در بیست و پنج کیلومتری کابل عاری از مشکلات نبود)؛ وجود بیکاری به میزان بسیار بالا و عدم توجه به رفع آن از طریق تصمیمات مناسب دولتی و در سطح کلان، و کارآفرینی و ایجاد شغل؛ عدم توجه به ایجاد راه و جاده کافی و خطوط آهن برای رشد حمل و نقل و سهولت سفر و اتصال دهات به همدیگر؛ نبود و کمبود برق، که اگر با کشورهای پیشرفته جهان، حتی با کشورهای همسایه و منطقه مقایسه شود، اصلاً و نباید میزان آن قابل بحث قرار گیرد؛ میزان ناکافی تولیدات کشاورزی و مال داری و شیوه های آبیاری کشتزار ها که در عصر فضاء و ماشین و تکنولوژی هنوز هم با وسائل و امکانات ابتدائی و به طریق اجداد اجداد ما رواج داشت؛ نبود صنعت پیشرفته و تولید انبوه و رقابت در عرصه تجارت و... مگر مصیبت نبود؟

قدری باید تأمل کرد. محافظه کاری های محافظه کاران، به دنبال جنگ های خانگی و رقابت ها بر سر قدرت و زد و بند مخالف منافع ملی و خائنانه و حمایت و تقویت دکانداران دین برای تخدیر ذهنیت ها و منحرف ساختن افکار مردم

از تلاش و کوشش و خلاقیت به عطالت و بطالت نائبه و نکبت و منشای همه مصیبت های ما و منشای تشبثاتی مانند کودتای بیست و شش سرطان بوده است.

آیا می توان وضعیت مردم را در آن دوره ها رضایت بخش توصیف کرد؟ تا چه زمان برای تغییر افکار - و تغییر زندگی مردم - باید انتظار کشیده می شد؟ جهان با سرعتی عجیبی در حال تغییر بود. هر کشوری برای رشد اقتصاد و آبادی و نیرومندی خود با همه امکانات دست داشته خود و گرفت قرضه و کمک از دیگران در تلاش بود. هر طرف حرکت بود و دویدن دویدن و کار و کوشش و خراب کردن و از نو آباد کردن و به کار انداختن و اندوختن و... تنها کشوری که با یک پوهنتون و چند لابراتوار کوچک و دو هزار کیلو متر جاده اسفالت شده و چهار یا پنج ساختمان نسبتاً بلند و در حدود پنج هزار نمبر تیلیفون و یک رادیو و فوقش هفت بند برق به غندی خیر نشسته و گرد و خاک از لباسش زدوده بود - به فکر این که دیگر کاری نمانده است که انجام نشده باشد، افغانستان ما بود.

تحلیل های علمی و دانشمندان واقعی، مصیبت های ملک و ملت را در وجود بی تفاوتی های زمامداران و زمامداران قبل از بیست و شش سرطان می بینند، نه در وقوع کودتای بیست و شش سرطان، که خود حرکتی بود برای زدودن کوهی از مصیبت های موجود در کشور ما؛ کودتایی که می خواست کشور را از آن همه فقر و سختی و بلاء و مصیبت و از دست سیاستگذاران بی احساس نجات بدهد؛ و مردم را از شرمساری که در برابر سائر مردمان جهان احساس می کردند، رها سازد و در صف رقابت در سازندگی و رفاه با سائر کشور های جهان قرار دهد.

مرحوم داوود خان، با همه سخت گیری و با آن که به خانواده شاهی تعلق داشت، خلاف شاهان و امرای گذشته ما، مرد پاک چشم و پاک دست و پاک نفس و پر تلاش و ملی بود. خواست او از کودتای بیست و شش سرطان آوردن تغییر در کشور، با همان امکاناتی که برایش وجود داشت، بود.

دو یا سه انقلاب در انگلستان، انقلاب فرانسه، انقلاب امریکا، انقلاب اکتوبر روسیه، انقلاب چین، همه با امید به راه انداخته شد.

درست است که کشور در زمان حکومت مرحوم محمد ظاهر خان اسیر جنگ نبود، ولی درست نیست که گفته شود مردم، به استثنای یک تعداد فامیل ها و اشخاص معین، هیچ رنج و هیچ بدبختی نداشتند و افغانستان بهشت روی زمین بود.

علت در به دری صد ها هزار انسانی را که راه غربت را در زمان ریاست جمهوری مرحوم محمد داوود خان پیش گرفتند و به دنبال معاش به کشور های خارج، از جمله ایران رفتند، باید در تاریخ طولانی افغانستان و غفلت شاهان، به شمول چهل سال حکومت و غفلت مرحوم محمد ظاهر خان جست و جو کرد؛ نه در کودتای بیست و شش سرطان سیزده صد و پنجاه و دو - همین گونه مصیبت های امروز ما را!

مرحوم داوود خان مرد کار بود. با موضع گیری های شاه مرحوم در قبال مردم و کشور عقب مانده افغانستان موافق نبود. هیچ انسانی با احساس و میهن دوست و مترقی نمی توانست با آن وضعیت و آن سیاست موافق باشد. موضوع را به سمع شاه رساند و از او طالب کمک شد، اما او، نه به فقر و نیازمندی های مردم توجه کرد، نه به آینده کشور و نه به واقعیت های ملموس و مشخصی که باعث رشد و ترقی و آرامی سائر کشور های جهان شده بود.

عسکر ما بوت و کلاه و نان درست و کافی و بستر مناسب برای خواب نداشت. کشور، از لحاظ نظامی نیز دچار مشکل، و ضعیف بود. عاید سرانه و تولید ناخالص ملی، که به یک دیگر وابسته هستند، در حدی بود که احتمالاً ما را در آخرین رتبه در ردیف سائر کشور های جهان قرار می داد. شکم مردم خالی بود. مردم هنوز هم در مغاره ها یا در طویله ها همراه با گاو و گوسفند و بز و مرکب خود زندگی می کردند. و اسپار را به جای گاو، در برخی موارد، خود

شان برای قلبه زمین های اجاره شده می کشیدند و... بیکاری و فقر و ناداری و احتیاج عرصه زندگی را چنان بر مردم تنگ ساخته بود که صد ها هزار هموطن ما مجبور به ترک زن و فرزند و خانه و کاشانه خویش گردیده و به دنبال لقمه نانی راهی دیار بیگانگان سخت گیر و نامهربان می شدند و...

رو آوردن مرحوم داوود خان به افسران چپ و راست، که با تعالیم جدید و عصری نظامی آشنا بودند و به همین دلیل در جا های حساس مقرر شده بودند، برای نجات مردم و کشور بود از آن حالت اُسف بار، که گریبان مردم و کشور را از سده ها بدین سو گرفته بود و کسی هم نبود که آن را جدی بگیرد و وخامت آن را درک کند، نه از روی علاقه خاص به آن افسران یا به افکار آن ها.

میان شهر و روستا، وقتی به درون قلعه شاده می رفتید یا به خانه های سر کوه شیردروازه و آسمانی یا گذرگاه و نواحی دیگر کابل نگاه می کردید، هیچ تفاوتی وجود نداشت.

کسانی که مصیبت های امروز را به کودتای بیست و شش سرطان ربط می دهند و نه به شرایط مسلط قبل از آن زمان، بدون تردید از روش های تحقیق امروزی و جامعه شناسانه، همچنان تاریخی و تجربه هائی که دیگران برای نجات از حالت های مشابه کار گرفتند، به کلی بی خبر هستند.

تحلیل های نامبارک، مانند مصیبت های موجود ما را به کودتای بیست و شش سرطان ربط دادن، و نادیده گرفتن ریشه های مصیبت های فعلی را در بستر زمان و زمین ناهموار و سوخته تاریخ ما، امری است یا از روی بی خبری از تاریخ حداقل دو - سه صد سال اخیر افغانستان، یا از روی تعلقی که این ها با شاهان آفریننده این مصیبت ها دارند و یا از سر بی مسئولیتی در برابر مردم و تاریخ!

کودتای بیست و شش سرطان سیزده صد و پنجاه و دو حرکتی بود لازم، از روی اعتقاد به یک اصل مبارک و عشق به مردم و میهن، که با درک عمیق از تاریخ رنجبار ملت و وضع فلاکت زده کشور و ضرورتی غیرقابل انکار به تغییر باید به راه انداخته می شد و باید از آن دفاع کرد.

بزرگترین حاصل این کودتا از بین رفتن نظام شاهی و دست یافتن به نظام جمهوری، هر چند فعلاً دارای عیب هائی است، می باشد؛ امری که بسیاری از کشور های جهان برای آن قیام کردند، خون دادند و رنج ها کشیدند تا آن را به دست آوردند.

فراموش نشود که، ملتی که قدر جانبازی های فرزندان راستین خود را نداند، هیچ گاهی به سرفرازی و سربلندی نمی رسد؛ و هیچ گاهی روی خوشی را نمی ببند. بهترین وسیله شناخت خادم از خائن مقایسه علمی و عملی کارکرد ها و نیات این ها و مطالعه تاریخ به شکل علمی و بی طرفانه می باشد. مرحوم داوود خان در رابطه با کودتای بیست و شش سرطان، به فکر نگارنده، هم قابل تأیید است و هم قابل توصیف و احترام، چرا که هر تغییری باز کردن راه برای تغییرات بیشتر است، اگر از آن استفاده بایسته و بهینه صورت بگیرد و مردم آن را وسیله ای برای رسیدن به مقاصد نیکو و سالم به کار گیرند...

۲۰۱۷/۰۷/۲۰